



بررسی تطبیقی عناصر داستانی «گلستان» سعدی

و «روضه خلد» مجد خوافی

مصطفی خدایاری^۱ (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

زکيه دهنمکی^۲

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار

امینه حقیقی پشتیری^۳

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور مرکز سمنان

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۱۸

چکیده

^۱ mkhodayari20@yahoo.com

^۲ mv2.1331@yahoo.com

^۳ del-hangh@yahoo

گلستان سعدی یکی از شاهکارهای نثر فارسی است که به لحاظ جذابیت های زبانی و روایی و محتوا، مورد توجه فارسی زبانان از زمان نگارش تا روزگار ما بوده است. در طول تاریخ، بسیاری از شاعران و نویسندگان بنام، سعی در خلق اثری چون گلستان داشته اند، اما تا کنون هیچ یک نتوانسته اند رقیبی چیره دست برای گلستان باشند. «مجد خوافی» شاعر و عارف توانای قرن هشتم، یکی از آن بسیاران است که با آفرینش اثری چون «روضه خلد» به خیل مقلدان گلستان پیوسته و حتی توانسته بر دیگر رقبا برتری جوید. «روضه خلد» از نظیره های موفق گلستان است که به تقلید از گلستان نوشته شده است. در این تحقیق داستان، قصه و حکایت، تعریف و تفاوت آنها با یکدیگر تبیین شده است، نگارندگان در ادامه، زبان، سبک، شخصیت ها، پیام و محتوا و نیز برخی از عناصر داستانی موجود در حکایات گلستان سعدی و روضه خلد مجد خوافی را مقایسه و تحلیل کرده اند. که نتیجه بارز آن وجود برخی تفاوت ها و شباهت های دو اثر است که در این مجال، این موارد مقایسه ای و وجوه اشتراک و افتراق آن دو، به گونه ای مبسوط تر با رهیافتی توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای در قالب مقاله‌ای علمی پژوهشی انجام پذیرفته است.

کلیدواژه‌ها: بررسی تطبیقی، عناصر داستانی، گلستان، روضه خلد.

مقدمه

چنین به نظر می رسد که در روزگار ما یکی از زمینه های بایسته در پژوهش های ادبی، بررسی های تطبیقی و نقد و سبک شناسی آثار ادبی در راستای شناخت هر چه بیشتر مبانی ادبیات و فرهنگ این سرزمین است که به شناخت بهتری از هویت و اندیشه قوم ایرانی در گستره ی تاریخ می انجامد.

متون ادبی منظوم و منثور فارسی مشحون از حکایات کوتاه و بلندی است که شاعران و نویسندگان در قالب آن حکایات، پیام و اندیشه هایی را که در صدد نشر و بسط آن بودند، به صورت غیر مستقیم و دلنشین به مخاطب خود تفهیم کرده اند. میزان توفیق و تأثیر گذاری آثار آنها به درجه بلاغت زبانی و فکری و مهارت آنها در استفاده از ابزار داستان و روایت بستگی دارد.

کتاب گلستان، دنیای واقعی و زنده شیخ اجل، یکی از بهترین آثار مثنوی قرن هفتم است که با داشتن حکایاتی زیبا، اثری بی نظیر و در خور ستایش است که با وجود آنکه نظیره های بسیاری در پی تقلید از وی برآمده اند، هرگز نتوانسته اند به جایگاه گلستان دست یابند. شاعران و سرایندگان چیره دستی چون عبدالرحمن جامی در بهارستان، مجد خوافی در روضه ی خلد و قانلی شیرازی در پریشان تلاش نموده اند تا شاهکاری چون سعدی خلق نمایند، در حالیکه موفق به این امر نگردیده اند و همواره مقام سعدی در نثر مقامی والا و بدون رقیب است.

مجد خوافی زاده ولایت خواف است که تاریخ تولدش به گواه عده ای بین سالهای ۶۷۵ تا ۶۸۰ هجری قمری بوده است. وی سالهای جوانی خود را در نیشابور تحصیل می نموده. از عرفای اهل تسنن و شاعران زمان خود است که شغل اصلی وی وعظ و تذکره بوده و روزگار را به سختی از این راه گذران می کرده است. او به مدت بیست سال از موطن خود به قصد ولایاتی بسیار همچون طبرس، جوین، هرات، سیستان، عراق، لرستان و... سفر کرده و از نزدیک شاهد حال طبقات مختلف مردم بوده است. بعد از بازگشت به دور از خلق در کنج خلوت مشغول نوشتن کتاب روضه خلد در ظرف دو ماه شد. تاریخ پایان کتاب هفتصد و سی است که گویا سه سال بعد یعنی هفتصد و سی و سه تجدید نظری در آن کرده است. کتابی که نظیره گلستان سعدیست درست به همان شیوه نثر و مملو از حکایات لطیف و آموزنده، اشعار بلیغ و بدیع و آیات و احادیث و اشعار عربی و فارسی. این کتاب شامل هجده باب، ۴۲۰ حکایت و جمعاً ۲۱۴۰ بیت است. افزون بر آن از حکمت، نکته، قصه، خبر، فایده، وعظ نیز به وفور بهره برده است. از دیگر آثار وی دیوان اشعار، ترجمه منظومی از جواهر اللغه زمخشری و کتاب دیگری به نام کنز الحکمه که به تقلید از گلستان و به همان شیوه نوشته است. اساتیدی که در تکوین شخصیت مجد خوافی نقش داشته اند، دو استاد فرهیخته به نام های فصیح الدین خوافی و علامه عماد الاسلام می باشند.

در این پژوهش سعی بر آن است تا حکایات گلستان سعدی را از نظر زبان و محتوا و نیز شخصیت های موجود در آن تحلیل و با نظیره آن، روضه خلد مجد خوافی را مقایسه و نقد

نماییم علاوه بر آن، نقاط اشتراک و افتراق این دو اثر و تأثیراتی را که نویسنده روضه خلد از گلستان پذیرفته است به دقت مورد مذاقه قرار گرفته است.

۱-۱- بیان مسأله

گلستان سعدی یکی از فاخرترین آثار مثنوی ادبیات فارسی است. همانطور که بیان شد نظیره های بسیاری خلق شده است که پدید آورندگان آنها سعی داشتند آثاری چون گلستان بیافرینند. روضه خلد یکی از بهترین نمونه های تقلیدی گلستان می باشد. در این پژوهش سعی بر این است تا این دو اثر از حیث زبان نویسندگان، شخصیت های موجود در حکایات، مکانهای نام برده شده، محتوا و پیام ها مورد تحلیل و تطبیق قرار گیرند و در آخر مشخص شود که میان دو اثر چه اشتراکاتی و افتراقاتی موجود می باشد.

۲-۱- پیشینه و ضرورت تحقیق

با توجه به شاخص بودن گلستان سعدی پژوهش های متعددی از وجوه گوناگون در باره آن صورت پذیرفته است، اما اهم پژوهش های مرتبط با موضوع مقاله حاضر، عبارتند از: «[راوی اول شخص در گلستان سعدی](#)»، نویسنده: [لیلا رضائی](#) و عباس [جاهد جاه](#)؛ «[در گلستان سعدی](#)» نویسنده: [جواد حدیدی](#)؛ «[بررسی ساختاری حکایت های گلستان سعدی](#)» نویسنده: حسین [حاجی علیلو](#)؛ «[شیوه های روایت پردازی در گلستان](#)» نویسنده: [منیژه عبداللهی](#)؛ و پایان نامه ای با این مضمون: «[مقایسه شیوه های حکایت پردازی در گلستان و بوستان با داستان های مینیمال](#)»، نویسنده: [الهام صادق نژاد](#)؛ لکن در خصوص «روضه خلد» مجدخوافی، پژوهش های بسیار اندکی انجام شده است برای نمونه می توان به: «[دخل و تصرفات مجد خوافی در حکایات روضه خلد](#)»، نویسنده: [وحید سبزیان پور](#) و [سارا حسین](#)، اشاره کرد. بنابر این مشخص شد موضوع حاضر طبق پیشینه تحقیق، تا به امروز به صورت تطبیقی مورد نظر پژوهشگران و اصحاب قلم قرار نگرفته است. از این روی دستاورد این تحقیق، می تواند بازگفت زاویه دید، همانندی ها و تفاوت ها به ویژه از بعد توسعه و تعمق موضع از سوی دو سراینده باشد. بر این اساس نگارنده در این تحقیق، به دنبال پاسخ گویی به سؤال های بنیادین زیر بوده است:

۱- با مقایسه و تطبیق گلستان سعدی با روضه خلد مجد خوافی از نظر زبان و محتوا و نیز شخصیت های موجود به چه نتایجی می توان دست یافت؟

۲- دو اثر از چه همانندی ها و تفاوت های به ویژه از بعد توسع و تعمق موضوع؛ برخوردارند؟

۲- بحث و بررسی

داستان زاییده ذهن و تخیل نویسنده است که در طول آن نویسنده به بازآفرینی رویدادها و حوادث به ظاهر واقعی می پردازد. نویسنده برای خلق یک اثر داستانی از حوادث و شخصیت های فراواقعی استفاده می کند که با نوع بیان و تصویر سازی خلاقانه، آن را برای مخاطب باورپذیر می سازد. وجود امور خارق العاده و خرق عادت از ویژگی های بارز داستان بخصوص در فرم و قالب ابتدایی بوده است. همچنین داستان، نوشته ای است که در آن ماجراها و اتفاقات به صورت حوادث مسلسل وار صورت می پذیرند.

اگر برای داستان دو جنبه عام و خاص در نظر بگیریم، در مفهوم خاص داستان کوتاه و رمان و داستان بلند را می توان نام برد و در مفهوم عام به هر اثر هنری منثور نیز داستان گفته می شود.

«داستان، گونه ای ادبیات منثور است که در برگزیده روایت تخیلی است. هدف این نوع ادبیات، آموزش یا سرگرم ساختن مخاطب یا هر دوی آنهاست. ادبیات داستانی که می توان آن را فن یا هنر آفرینش روایت های داستانی منثور تلقی کرد، به هیچ روی شعر و نمایش را شامل نمی شود. قالب های اصلی که در شمار ادبیات داستانی هستند، عبارتند از: حکایت، قصه، داستان کوتاه و رمان.» (انوشه، ۱۳۷۶: ۵۲)

البته باید توجه داشت که نباید قصه و حکایت را در کنار داستان قرار داده و به یک معنا و مفهوم دانست؛ در حالیکه قصه و حکایت زیر مجموعه ای از داستان است که اختلاف های اساسی از نظر مضمون و موضوع و طرح با یکدیگر دارند. البته می توان چنین تعریف کلی را بیان نمود: «داستان هم شامل حکایت و افسانه و اسطوره (خواه منظوم و خواه منثور) خواهد بود و شامل قصه به معنای امروزی.» (براهنی، ۱۳۶۲: ۴۰)

قصه به معنی سرگذشت و روایتی از آنچه که در گذشته به وقوع پیوسته است، می باشد. نوشته ای که موضوع آن مربوط به زمان های دوری است که در آن آداب و رسوم و عقاید بسیاری وجود دارد که در طی قصه نمود پیدا می کنند. جمال میرصادقی در تعریف قصه این چنین می گوید: «معمولاً به آثاری که در آن تأکید بر حوادث خارق العاده بیشتر از تحوّل و تکوین آدم ها و شخصیت ها است، قصه می گویند. در قصه محور ماجرا بر حوادث خلق اساعه می گردد. حوادث قصه ها را به وجود می آورد و در واقع رکن اساسی و بنیادی آن را تشکیل می دهد بی آن که در گسترش و بازسازی قهرمان ها و آدم های قصه نقشی داشته باشد. به عبارت دیگر شخصیت ها و قهرمان ها، در قصه کم تر دگرگونی می یابند و بیشتر دستخوش حوادث و ماجراهای

گونگونند.» (میرصادقی، ۱۳۶۵: ۶۵) در قصه ابتدا سرگذشتی که نقل می شود از اهمیت بالایی برخوردار است و شخصیت های قصه تنها در جهت پیش بردن این سرگذشت به ایفای نقش می پردازند. سیرت و صورت شخصیت های قصه در برابر حوادث و سیر ماجرا اهمیّت چندانی ندارند و از این جهت قصه نزدیکی بیشتری با حکایت دارد.

حکایت را می توان نوعی از داستان کوتاه دانست که رسالت اصلی آن درس یا نکته ای اخلاقی است که در پایان داستان آشکار می شود. شیوه بیان و فرم ساختاری حکایت به گونه ای است که خواننده به سادگی آن را درک می کند و به مفهوم اصلی آن پی می برد. «حکایت در لغت قصه ای کوتاه و مختصر است که به صورت نظم یا نثر نوشته می شود. حکایت در ادب فارسی از دیرباز به صورت مستقل یا به صورت داستان فرعی رایج بوده است. در ادب فارسی انواع گوناگون حکایت وجود دارد که قسمت اعظم این حکایت ها جنبه تعلیمی دارند؛ مانند گلستان سعدی.» (داد، ۱۳۹۲: ۲۰۳)

۲-۱- گلستان سعدی

۲-۱-۱- زبان سعدی در گلستان

گلستان، شاهکار منثور شیخ اجل یکی از بهترین مجموعه های حکایات تعلیمی به شمار می رود که در آن چهره عاطفی و اخلاقی انسان ها، آن چنانکه هستند، در قالب حکایاتی دل

نشین و مزین به آیات قرآنی و احادیث نبوی، همراه با اشعار فارسی، عربی و در نهایت بلاغت و فصاحت به نگارش در آمده است. صد البته با تمام شیوایی و رسایی، هیچگونه کلام زایدی ندارد.

سعدی در گلستان با انتخاب واژگان مناسب، چینش های به جا و مترادفات هماهنگ خواننده را به وجد می آورد در کنار آن، نثر مسجع و آهنگینی که بکار برده، جذابیت اثر را دو چندان نموده است. بی دلیل نیست سعدی را استادی چیره دست می دانند که با ظرافت و هنرمندی خاص خویش خواننده را وادار می سازد تا پند و اندرزهای وی را با گوش جان پذیرا باشد.

سعدی مخاطبان خویش را به خوبی شناخته و از این رو ساخت و بافتی برای گلستان در نظر گرفته است که آحاد مردم می توانند اثر را خوانده و حق کلام وی را دریابند. شیوه ی سخن گفتن وی به گونه ای است که بیان منثور خود را با قطعه ای منظوم به انسجام و بلاغت کامل می رساند.

نکات دستوری در آثار سعدی به صحیح ترین شکل ممکن رعایت شده است. موسیقی و سجع کلام، منجر به از بین رفتن یا پیش و پس شدن ساختار دستوری در جملات نمی شود و سعدی به ظریف ترین و طبیعی ترین حالت ممکن در لحن و زبان از عهده این امر برمی آید. در آخر زبان سعدی در آثارش و به خصوص گلستان، را می توان زبانی دل نشین و بلیغ دانست، که بعد از گذشت قرن ها هنوز جایگاه خویش را حفظ نموده و با وجود مقلدان و نظیره های فراوان جایگزین و همانندی برای آن یافت نمی شود.

۲-۱-۲- مکان ها در گلستان

سعدی انسانی جهان دیده است و گویا به بیشتر سرزمین های مهم آن زمان سفر نموده است. در حکایت گلستان به خوبی وجود مکان ها، شهرها و کشورهای متفاوتی را مشاهده می کنیم که بعید است سعدی بدون آنکه گذری به آن داشته باشد و شرایط و موقعیت های آن را شناسد در حکایات از آن بهره بگیرد. در جایی از حکایات خود سخن از دمشق می گوید و در جای دیگر از دریای مشوش مغرب (مدیترانه امروزی). امروز در جزیره کیش است و فردا در

کاشغر که بر سر مکان امروزی آن بحث بسیار است. از فرنگ سخن می‌گوید که فرانسه امروزی است تا یونان و ... نگاهی به آیین‌های دینی در حجاز و کوفه دارد و نیم‌نگاهی به طرابلس، بعلبک و شام. گاه از شخصیت‌های هندو در حکایاتش بهره می‌جوید، گاه از شخصیت‌های حبشی و مغربی ...

سعدی برخلاف بسیاری از شاعران هم‌دوره خود شخصیتی برونگرا دارد و در پی آن میل به سفر و همنشینی با اقشار جوامع در آثارش هویدا است. او به تمام جاهایی که می‌توانسته سر کشیده است. در طول مسیر سفر، در مدارس و خانقاه‌ها سکونت می‌گزیده و با کمترین هزینه می‌توانسته با فرهنگ و آداب ملل مختلف آشنا شود. پختگی و تجربه حاصل سفرهای وی در حکایات گلستان نمود بسیاری دارد. تا جایی که توانسته حاصل سفرهای خویش را در حکایاتش انعکاس داده است.

۲-۱-۳- شخصیت‌ها در گلستان

همانطور که گفته شد، سعدی در طی سفرها و جهانگردی‌های خویش با طبقات مختلف جامعه برخورد داشته و با اخلاق و سیره آنها آشنا شده است. شاعر در دنیای واقعی و عینی گلستان، شخصیت‌های متنوعی از طبقات مختلف جامعه را گرد هم آورده است و صد البته در طی هشت باب اصول اخلاقی برگزیده‌ای را برای آنها در نظر گرفته است. شخصیت‌های بکار گرفته شده در گلستان را می‌توانیم به طور کلی در پنج طبقه دسته‌بندی نمائیم و به تفصیل درباره‌ی آنها صحبت کنیم.

الف: طبقه اشراف: پادشاهان - وزیران - شاهزادگان - امیران - درباریان

باب اول گلستان اختصاص به سیره ملوک و پادشاهان دارد و شیخ اجل با آوردن حکایاتی نغز و به‌جا و گاه در لفافه سعی نموده است نیکوترین اخلاق را برای پادشاهان بیان نماید. البته وجود پادشاهان تنها در باب اول خلاصه نمی‌شود و در سایر باب‌ها با نمونه‌های دیگری نیز مواجه می‌شویم. در اکثر حکایات باب اول، پادشاهان شخصیتی مستبد و ظالم دارند که بدون در نظر گرفتن حقوق رعیت، آنها را قربانی جهل و نادانی خود می‌نماید. همچنین شخصیتی ایستا دارند و به ندرت تغییر پذیرند. در کنار پادشاهان، وزیرانی خردمند دیده می‌شوند که در

پی ریشه کن نمودن جهل و ظلم می باشند. از مظلوم حمایت می کنند و سعی در آگاه نمودن ملوک دارند.

یکی از ویژگی های بارز در حکایات سعدی نام پوشی است، اما درمورد برخی از اشخاص این طبقه بعضاً نام پادشاهان و وزیران ذکر می گردد. شخصیت های مرتبط با دربار به دسته عام که شامل پادشاه، ملک، وزیر، ملک زاده، سرهنگ زاده، یکی از ملوک عرب، یکی از ملوک عجم و ... و دسته خاص که مشتمل بر انوشیروان، بزرجمهر، قارون، اسکندر، عمرولیث، حجاج یوسف، هارون الرشید، ترکان خاتون، حسن میمندی و تقسیم بندی شده اند.

با وجود اینکه سعدی در حکایاتش از ظلم و ستم پادشاهان فراوان سخن می گوید و در بی عدالتی برخی از آنها شک ندارد، لیکن با توجه به حاکمان زمان خویش و اتابکان دوستدار پادشاهی است. به قول ماسه «کاملاً نشان می دهد که طرفدار پادشاهی است.» (ماسه، ۱۳۶۴: ۱۶۷)

« یکی مزده آورد پیش انوشیروان که: خدای تعالی فلان دشمنت برداشت. گفت: هیچ شنیدی که مرا فرو گذاشت؟
اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست
که زندگانی ما نیز
جاودانی نیست»

(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۵)

ب: طبقه غلامان - کنیزان - اسیران - درویشان

این طبقه در حکایات سعدی جایگاه قربانی و انسانهای مورد ظلم واقع شده را دارند که چاره ای جز تسلیم در برابر خصم و غضب طبقه بالای جامعه ندارند. البته خصیب و ایاز دو شخصیت خاصی هستند که با وجود اینکه در دسته غلامان قرار می گیرند، مورد لطف پادشاهان هستند. اما سایر افراد این طبقه همان زیردستان، اقارب درویش، بندیان، اسیران و ... می باشد. همچنین باید به این امر اشاره نمود که درویش در حکایات سعدی دارای دو معنا است: یکی به

معنای فقیر و تهیدست که در این طبقه جای می‌گیرد و دیگر درویش به معنای انسانی با کمالات و برجستگی‌های اخلاقی که خود در طبقه بزرگان و فقیهان و علما جای می‌گیرد.

«توانگر زاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته و با درویش بچه‌ای مناظره در پیوسته که صندوق تربت پدرم سنگین است و کتابه رنگین و فرش رخام انداخته و خشت زرین درو ساخته، به گور پدرت چه ماند: خشتی دو فراهم آورده و مشتی دو خاک بر آن پاشیده. درویش پسر این بشنید و گفت تا پدرت زیر آن سنگ‌های گران بر خود بجنبیده باشد، پدر من به بهشت رسیده باشد.» (همان: ۱۴۹)

ج: طبقه انبیاء - عالمان - بزرگان - فقیهان - پارسایان

از آن جهت که گلستان در پی تعلیم و تربیت است بسامد این طبقه در حکایات گلستان بسیار است. سعدی با بهره‌گیری از این طبقه نکات اخلاقی و تربیتی مورد نظر خویش را برای مخاطب بازگو می‌نماید. در این طبقه به طور خاص با اسامی بزرگانی چون: پیامبر(ص)، ابراهیم(ع)، لقمان حکیم، ابن جوزی(استاد سعدی)، ابوهریره(یار پیامبر)، حاتم طائی، جالینوس و... روبرو می‌شویم. همچنین شخصیت‌های عام این چنین بیان می‌شوند: پارسا، درویش، شوریده، زاهد، فقیه و ...

«عبدالقادر گیلانی را رحمه الله علیه دیدند در حرم کعبه روی بر حصبا نهاده همی‌گفت ای خداوند بیخشای و گر هر آینه مستوجب عقوبتم در روز قیامت نایبنا بر انگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.» (همان: ۶۹)

د: طبقه صاحبان مشاغل

در حکایات گلستان این طبقه نقش چندانی بر عهده ندارند و جناب شیخ از آنها تنها با بیان عنوان پیشه‌شان برای ایراد حکایتی بهره‌جسته است. فرد خاصی در این طبقه نام برده نشده است و همه صاحبان مشاغل به صورت عام ذکر شده‌اند: ملاح، کیمیاگر، شتریان، مطرب، مؤذن، قاضی، کفشدوز، طیب و...

«جوانمردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید کسی گفت فلان بازرگان نوشدارو دارد اگر بخواهی باشد که دریغ ندارد گویند آن بازرگان به بخل معروف بود.»

جوانمرد گفت اگر خواهم دارو دهد یا ندهد و گر دهد منفعت کند یا نکند باری خواستن ازو زهر کشنده است و حکیمان گفته‌اند آب حیات اگر فروشند فی‌المثل به آب روی دانا نخرد که مردن به علت، به از زندگانی به مذلت.

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی

به از شیرینی از دست

ترش روی»

(همان: ۹۷)

هـ: طبقه عامه مردم

در این طبقه با شخصیت‌های عام جامعه مواجه می‌شویم که بسامد بالایی در حکایات سعدی دارند. نامعلوم هستند و به صورت مبهم نام آنها ذکر شده است اما گزینه‌ی مناسبی برای بیان بیشتر حکایات اخلاقی و اندرزی هستند. نظیر: بنی آدم، فلانی، مردم، اهل همسایه، اهل زمین و ...

« رنجوری را گفتند دلت چه خواهد گفت آنکه دلم چیزی نخواهد.

معه چو کج گشت و شکم درد خاست

سود ندارد همه اسباب

راست»

(همان: ۹۷)

۲-۱-۴- پیام و محتوا در گلستان

باب اول: در سیرت پادشاهان

باب اول گلستان به رفتار و سیره بالاترین شخص در جامعه می‌پردازد. گویی شیخ تصمیم دارد در قالب حکایات متعدّد، شخصیت ملوک در آن دوره را به مخاطب نشان داده و از آن سو آداب مناسب برای چنین شخصیتی را آشکار سازد. پادشاهان عمدتاً اسیر جهل و نادانی و نیز غرور سلطنت خویش هستند و بدین جهت طبقه عادی جامعه را قربانی خویش می‌نمایند.

سعدی در چندین حکایت تقابل میان خادم و مخدوم را به تصویر کشیده و با زیرکی و فراست، شخصیت پویا و مثبت وزیری را به میان آورده و اینگونه پیام خود را به مخاطب می‌رساند.

از نگاه سعدی پادشاه باید عادل، کریم النفس، نیک محضر، عاقبت اندیش، خداترس و همچنین پاسبان خادم و بنده خویش باشد. دل به مال و منال پادشاهی ندهد و بداند دولت و ملک جاودان و پایدار نخواهد بود. اندیشه پیکار و جنگ در سر نداشته باشد و در پی انتقام نباشد که انتقام ظلم و ستم در پی دارد.

« اسکندر رومی را پرسیدند دیار مشرق و مغرب به چه گرفتی که ملوک پیشین را خزاین و عمر و ملک و لشکر بیش از این بوده است ایشان را چنین فتحی میسر نشد؟ گفتا به عون خدای عزوجل هر مملکتی را که گرفتم رعیتش نیازردم و نام پادشاهان جز به نکویی نبردم.» (همان: ۶۷)

باب دوم: در اخلاق درویشان

سعدی نگاه خاصی به درویشان و پارسایان که جزء تاثیرگذارترین طبقه اجتماعی جامعه محسوب می‌شوند، دارد. از منظر سعدی درویشان باید فارغ از مال و مکت دنیا باشند، قناعت پیشه کنند و از تزویر و ریا اجتناب بورزند. دور اندیشی و احتیاط شرط عملشان بوده و همت بالا و طبعی بلند داشته باشند. همچنین فرمانبردار آستان خدا باشند و متوسل و متوکل وی.

« یکی از جمله صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی در دوزخ. پرسید که موجب درجات این چیست و سبب درکات آن؟ که مردم بخلاف این همی پنداشتند. ندا آمد که این پادشاه به ارادت درویشان به بهشت است و این پارسا به تقرب پادشاهان در دوزخ.» (همان: ۷۵)

باب سوم: در فضیلت قناعت

قناعت از پسندیده ترین صفاتی ست که سعدی در موعظه هایش، برای همگان سفارش می‌کند. خواه حاکم، خواه مغنی، خواه درویش و خواه تهیدست. به اعتقاد سعدی انسان باید در اندوختن علم و دانش حریص باشد و بالعکس در اندوختن مال و مکت طمع نورزد. مناعت و

طبعی والا داشته باشد و حتی در بستر بیماری از بخیل هم، نوشدارو طلب نکند. در خوردن و آشامیدن نیز قناعت پیشه سازد. قانع بودن در خوردن موجب تندرستی بدن می شود. برای انسان متمکن نیز توصیه می نماید که از مال و ثروت جهت رفاه و آسودگی خویش بهره جوید و بخیل و تنگدست نباشد.

باب چهارم: در فواید خاموشی

در نظر سعدی سخن گفتن آداب خود را دارد. باید کوتاه، سنجیده و مناسب شرایط بیان گردد. نباید با فرد نادان همنشین شد و با وی سخن گفت. همچنین سخن گفتن در برابر کفار منع شده است. رازداری و سخن پوشیده داشتن نیز اصلی مهم در این باب به شمار می آید. بیان و شیوه ی سخن گفتن نیز قابل تأمل است. باید با دیگران با روی خوش سخن گفت به خصوص هنگامی که وی مورد نصیحت و اندرز قرار می گیرد.

« ابلهی را دید دست در گریبان عالمی زده و بی حرمتی همی کرد. گفت: اگر این دانا نبودی کار او با نادانان بدین جایگه نرسیدی. » (همان: ۱۱۶)

باب پنجم: در عشق و جوانی

عشق نزد فرزانه ای چون سعدی قرب خاصی دارد و برای عاشق وظایف بسیاری برمی شمارد. عاشق واقعی در برابر عشق تاب و توان ندارد و همواره از خود بی خود و مست عشق است. چون عاشق و معشوقی در میان آید مالک و مملوکی از میان می رود. در نزد عاشق، زیبایی و حسن جمال معنایی ندارد. به عبارتی لیلی هر چند از زیبایی بی بهره بود اما نزد معشوق، معشوقی تمام و کمال بود. عاشق جز هنر معشوق هیچ نمی بیند و عیب و تقصیر معشوق برای او هیچ است.

البته سعدی منکر زیبایی و تأثیر آن نمی شود. به اعتقاد وی روی کریه را نمی توان تاب آورد در حالیکه روی زیبا انسان را شاد می نماید و چون برآمدن آفتاب، جان بخش است.

باب ششم: ضعف و پیری

در چند حکایت از این باب با تقابل پیر و جوان مواجه می شویم. غالباً افراد پیر، پخته، جهان دیده، گرم و سرد چشیده و نیک و بد آزموده اند. در برابر آنها جوانانی خام و اسیر جهل

جوانی وجود دارند. پیام اصلی سعدی در این باب حفظ حرمت پیران به خصوص پدر و مادر می باشد. همچنین به افراد پیر توصیه می کند که آداب پیری را رعایت نموده و در هنگام پیری دست از کودکی برداشته و پخته رفتار نمایند.

باب هفتم: در تأثیر تربیت

در این باب نخست باید به این امر توجه نمود که گوهر و اصل هر کس در تربیت پذیری وی مؤثر است. تربیت در فرد بدگهر اثرگذار نیست و در برابر کسی که تربیت نمی پذیرد باید سکوت اختیار نمود. تربیت ملک زادگان با فرزندان عامه ی مردم تفاوت دارد. در تربیت ملک زادگان باید سختگیری بیشتری اعمال نمود زیرا نقش وی در اجتماع پررنگ تر می باشد.

در آخر سعدی به این امر اشاره می نماید که سخن بزرگان و مربیان را باید با گوش جان پذیرفت و از همنشینی با افراد پست و فرومایه دوری جست.

« یکی را از وزرا پسری کودن بود؛ پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی می کن مگر عاقل شود. روزگاری تعلیم کردش و مؤثر نبود، پیش پدرش کس فرستاد که این عاقل نمی شود و مرا دیوانه کرد.» (همان: ۱۴۰)

باب هشتم: در آداب صحبت

سعدی در این باب درباره ی موضوعات متنوعی داد سخن رانده است. ابتدا اشاره ای به استفاده از مال و ثروت جهت رفاه و راحتی دارد و نه اندوختن و بهره نبردن. سپس عالمی را که به علمش، عمل نمی کند مورد سرزنش قرار می دهد. در ادامه انسان را از اعتماد به دوستی پادشاهان و نیز تملق چاپلوسان بر حذر می دارد و به راز داری و پنهان نمودن سِرّ خویش دعوت می نماید.

آداب برخورد با دشمنان و مخالفان نیز از جمله اندرزهای شیخ است. از منظر او نباید هیچ دشمنی را خوار و ضعیف شمرد. همچنین نصیحت پذیری از دشمن را خلاف عقل می داند. پرهیز از دروغ گویی، بی هنری، عیب جوئی، دشمنی و عناد از دیگر موضوعاتی است که سعدی در این باب به آن پرداخته است.

۲-۲-۱- زبان روضه خلد

«منشآت قائم مقام فراهانی» و «روضه ی خلد» دو نمونه از بهترین تقلیدهای گلستان سعدی محسوب می شوند.

شیوه نثر روضه خلد به مانند گلستان، نثر مرسل همراه با نثر مسجع است. به زبانی ساده و زیبا و با جملات کوتاه که گاه افعال در آن به قرینه لفظی حذف می شوند.

تفاوت بارز نثر مجد با سعدی در آن است که وی بر خلاف شیخ که ابیات را برای تبیین حکایات و در ادامه آن آورده، معمولاً عبارات منثور را یک بار دیگر به صورت شعر می آورد تا ذوق و قریحه خود را به خواننده ابراز کند.

وجود آرایه سجع به تبعیت از گلستان در بخشهایی از کتاب دیده می شود. «وی برخی از سجع های مذکور در روضه خلد را از گلستان گرفته است. برای نمونه: دو واژه «نان» و «جهان» در روضه خلد برای حساب و کتاب قیامت به کار رفته است. «...گفت: در آن که فردای قیامت که من و تو را به حسابگاه آرند، از من حساب نانی طلبند و از تو حساب جهانی» (خوافی، ۱۳۸۲: ۲۳) دو واژه «جهان» و «نان» در گلستان سعدی برای ندمت حرص و ستایش قناعت به کار رفته است: «حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر» (گلستان، باب هشتم). (سبزیان پور و حسنی، ۱۳۹۳: ۱۴۸).

به کارگیری صنعت تشبیه نیز در بسیاری از باب ها به دلنشین شدن و جذابیّت کلام وی افزوده است. به عنوان نمونه: «سماطش را خیمه از اطلس در کشید چنانکه دایره فلک در محیطش داخل می نمود و محدب آن با مقعر محدد جهات متواصل و ...» (خوافی، ۱۳۸۲: ۳۶) و «بامداد که اختجی شب دیجور از توسن گردون بگشاد، زین زرین خورشید بر پشت وی نهاد ...» (همان: ۵۵). به لحاظ واعظ بودن مجد خوافی و عادت وی که به تذکر و پند مردم داشته مانند گلستان زبان این اثر، سهل و فصیح و قابل فهم برای عامه ی مردم است.

وی درون حکایات و یا بعد از نقل آنها موعظه را با چاشنی آیات و احادیث، اخبار و ضرب المثل های عربی که زینت بخش کلام وی هستند، بسیار شیوا و دلنشین در هم می آمیزد. از روش رایج مؤلفان و نویسندگان صوفیه که لحاظ کردن آیات، احادیث، اشعار عربی و فارسی

است بهره می‌جوید. با نگاهی اجمالی به کتاب نیز می‌توان شاهد تسلط مجدد خوفاقی بر زبان و ادب عربی باشیم.

روضه خلد با متون ادبی پیشین و اهالی دین و تصوف و عرفان پیوند خورده است. داستانها و حکایاتش مشحون از اقوام ایرانی، عربی و حتی ایران باستان است. هنوز آثاری از کلمات ترکی مغولی در زبان مجد یافت میشود. مانند: «تمغاجی» همان مأمور مالیات و «اختجی» به معنای میرآخور که نشان از حضور همچنان این واژگان در بین مردم زمان مجد است.

۲-۲-۲- مکان‌ها در روضه ی خلد

همانطور که در مقدمه این مقاله گفته شد، مجد خوفاقی به مدت بیست سال از موطن اصلی خود، خوفاق به قصد سیاحت و دیدار با مردم دیگر ولایات مسافرت کرد. شغل او وعظ و تذکیر بوده و از این راه امرار معاش می‌نموده. «وقتی در شهر هرات در مدرسه فلکیه وعظ می‌گفتم» (همان: ۱۷۵) و نیز «چون به شهر سیستان افتادم و وعظ گفتم را ورد هر روزه نهادم،...» (همان: ۶۲) نمونه‌هایی از ذکر شهرهایی است که از آن‌ها نام برده است.

نواحی دیگر عبارتند از: شیراز، نیشابور، باخرز، ابرقو، باورد، بغداد، بلخ، تربت جام، خراسان، یزد، شهر جرد، سیستان، خراسان، طبس گیلکی، لرستان، کرمان، شام، بغداد، مکه و

۲-۲-۳- شخصیت‌ها در روضه خلد

یکی از ملازمات واعظ بودن، شناخت بعد اخلاقی همه اقشار جامعه اعم از پادشاه، وزیر، دربار، خدمه و حشم و طبقات عامه مردم است. تذکیر گویی در گزینش و پرورش شخصیت‌ها و چگونگی بیان مطالبش تأثیر داشته است. طی سفرهایی که داشته با احوال آحاد جامعه از نزدیک آشنا شده و برای فحوای بهتر کلامش و تأثیر بیشتر آن در ذهن مستمعان حاضر در جلسات وعظش، اغلب حکایاتش نام اشخاص را آورده و گاه با صفتی همراه کرده است. شخصیت‌ها در روضه ی خلد به هفت دسته طبقه بندی می‌شوند:

الف: طبقه اشراف: ملوک - ملوک زادگان - وزرا

باب اوّل روضه ی خلد همچون گلستان مختص به اوصاف حکام است. در غالب حکایات، مجد خوفاقی تصویری نیک و با صلابت از پادشاه در ذهن خواننده می‌گذارد. حکما

شخصیت ایستایی دارند که تحت تأثیر وزراء خود قرار نمی گیرند و با اندیشه و تدبیر خویش حکم می رانند. شخصیت قریب به اتفاق آنان عادل، آینده نگر، دلسوز طبقه مستمندان و فقراء جامعه، بخشنده و دیگر خصائل نیکویند. گاه صفت هر یک را همراه نام آن ملک برای تأکید بیشتر ذکر می کند. به عنوان مثال: « شاه قاورد سلجوقی که آثار خیر وی هنوز در کرمان باقیست ...» (مجد خوافی، ۱۳۸۲: ۳۰). وی از پادشاهانی همچون سلطان محمود غزنوی، مظفرالدین شاه کرمانی، یعقوب لیث، نمرود، تورانشاه، گشتاسب و ... و از وزیرانی چون: جعفر برمکی، آصف وزیر، فخرالملک وزیر نقل می کند.

ب: طبقه زنان

زنان با آنانکه باب یازدهم کتاب را با عنوان « در نکاح و احوال زنان» به خود اختصاص داده اند در حکایات دیگر کتاب اکثراً با نام های عام کنیزکی، خادمه، پیرزنی، دختری، نرگسی و ... می آیند. مگر زنان نامدار و مشهور تاریخ همچون: ترکان خاتون(دختر جلال الدین منکیرنی، حاکم کرمان)، عایشه، آسیه (زن فرعون)، رابعه بنت کعب، زبیده خاتون(زن هارون الرشید)، فاطمه(س)، زلیخا و لیلی .

ج: طبقه مشایخ و عرفا و درویشان

این طبقه شخصیت اصلی بیشتر حکایات در روضه خلد هستند. مشایخی که از زبان آنها نقل قولهایی برای درس زندگی و آخرت مناسب اذعان عمومی بیان می کند. انسانهایی با سیرت نیکو و بردبار و قانع. فقر را از برای نام نخریده اند؛ بلکه با آن اسب سرکش نفس را رام کرده اند. ابراهیم خواص، شیخ خواجه ضیاء ابونجیب حمویه، شیخ شهاب الدین سهروردی، شیخ حیدر زاوه ای، پیر ابونصر ایراوه، ابوالحسن نوری، شیخ احمد جام، طاووس الحرمین، بسیاری دیگر از مشایخ و صوفیان.

د: طبقه پیامبران و امامان

بسیاری از حکایات با نام انبیاء و امامن مزین شده است حدیثی از حضرت محمد(ص) آغازگر هر بابی است. حکایات مملو اند از پنجهایی که از زبان پیامبران پیشین و ائمه نقل می شوند. از آن دسته: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت یوسف، حضرت یعقوب، حضرت

موسی و خضر نبی، مانی، مزدک و... می توان اشاره کرد. نکته حائز اهمیت که در مقدمه ی روضه خلد نیز گفته شد این است که، جناب مجد خوافی که سنی مذهب و حنفی بوده است، جدا از احترام وافری که برای معتصم، متوکل، هارون الرشید و دیگر خلفای عباسی داشته است، در همه جا از حضرت علی (ع)، امام حسین، امام رضا، امام جعفر صادق، امام حسن عسکری و حضرت مهدی نیز به نیکی و احترام نقل قول می کند.

هـ: طبقه صاحبان مشاغل

این دسته از مردم اکثراً برای بیان بهتر و جامع تر موعظه ها در حکایات این کتاب بیان می شوند. اعم از: طبیب، واعظ، کشتی گیر، حمامی، خادمه و... . بسامد استفاده از این طبقه جامعه در کتاب روضه خلد بسیار بالاست.

و: طبقه حکیمان و فلاسفه

صاحبان حکمت و دانش همیشه و همه جا بالاخص در متون عرفانی مورد توجه بوده اند. در کنار انبیاء و امامان نقش بسزائی در القاء مفاهیم انسانی به بشریت داشته و دارند. شاهدین معتبر و موثقی برای تمثیلاتی هستند که واعظین از آنها بهره می جویند. مجد خوافی در کل کتابش و بطور خاص در باب هجدهم پندهای آنان را آورده است. و....

ی: طبقه عامه مردم

نام مردم عادی اغلب بصورت مبهم و با بسامد بسیار بالایی در حکایات روضه ی خلد آورده شده است. پیری سیستانی، فلانی، دیوانه ای، اعرابی ای، یکی از طالبان علم، شخصی، کافری، غلامی، جوانمردی، خواجهگان، ظریفی و... .

۲-۲-۴- محتوا و پیام های روضه خلد

باب اول: اوصاف حکام

مجد خوافی در این باب عامل نظم جهان و نسق زمان را عدل حاکم بیان کرده و عدالت نسبت به لشکر و امت را سبب اعتبار و پابرجایی پادشاه دانسته است. حاکمی را ارج می نهد که برای راحت امت خویش متحمل رنج می شود و هرگز به خاطر مال و منصب دنیا نمی کوشد و فقط به باقی گذاردن نام نیکو بعد از مرگ خود می اندیشد. خوان او برای عامه ی مردم

گسترده است. از روز جزا و بی عدالتی نسبت به خلق می ترسد. از تأثیر اندیشه حاکم بر کسب و کار رعایا و فساد و زیان ولایتش حکایت می راند. تنها راه برخورداری پادشاه از دنیا و عقبی را عزیمت و قصد نیکو می شمارد و نیز تنها راه ازدیاد و وفادار بودن چاکران گرد پادشاه را، تلاشی می داند که وی برای جلب منافع امت تحت حاکمیتش می کند.

موضوع مهم دیگری که مجد خوافی، از آن سخن گفته، نوع دوستی و همدردی حاکمان ولایات با دردمندان و قشر ضعیف است:

«احمد مدبر گفت: امیرالمؤمنین متوکل مرا فرموده بود که هر گاه که توییعی من به تو رسد تأمل کن. اگر مصلحت مردمان در آن باشد و آسایش رعیت آن، زود امضا کن و به من رجوع نمای و اگر بر خلاف این باشد تأمل بسیار کن و آخر به من رجوع نمای. زیرا که دل به فرمان خداندست تبارک تعالی، شاید که قهر ما در آن زمان به لطف مبدل شود.» (خوافی، ۱۳۸۲: ۳۹)

باب دوم: شفقت

مجد خوافی شفقت و مروّت را یکی از ویژگی های بندگان خاص خدا می داند از قول پیامبر، شفقت را نصف ایمان می شمارد. از نظر وی کریم کسی است که بدهد و اما خود نخورد و آن کار هر انسانی نیست. از اخلاق میزبان در برابر مهمان سخن می گوید که با احترام و بزرگی در حق وی بجا آورد و از حق رعیت بر ارباب می گوید که ارباب باید با زیردست خود با فضل و کرم رفتار کند.

از دیگر آموزه های وی امید به عنایت حق در عین قناعت و تحمل سختی ها و شدائد، مناعت طبع، فتوت و بخشندگی، ایثار در برابر دشمنان و ... می باشد.

در حضرت استاد جهان علامه زمان عماد اسلام رحمه الله بودم که جمعی تعداد لذت می کردند. یکی گفت: هیچ لذت چون قمع دشمنان نیست. دیگری گفت: هیچ لذت چون وصال دوستان نیست. ظریفی گفت: وفات پدر توانگر، هر کسی از کی خویش تیری می زدند.

مولانای بزرگوار فرمود: هیچ لذت و رای آن نمی دانم که مطلوب سائل به وی رسانم و شکر وی به من رسد. همه بر کمال این همت و حسن این نهمت، اتفاق کردند و به حقیقت چنان بود که کریم تر از وی در جهان نبود. (همان: ۵۰)

باب سوم: علم

باب علم نزد مجد اهمیت بسزائی دارد. از آنجا که وی فردی خردگراست، علم را چون گوهر گرانبها می‌داند و جایگاه ویژه‌ای را به آن اختصاص داده است. از دیدگاه وی در دنیا هر کسی به تناسب علم و دانش خویش منصبی یافته. او برتری آدم بر فرشتگان را بخاطر علم و خرد آدمی می‌داند. البته تنها داشتن علم کفایت نمی‌کند بلکه عمل به علم بسیار اهمیت دارد. از قول مجد، علم و عمل چون نمک و طعام لازم و ملزوم یکدیگرند. از نظر وی عالم باید در عین کمال و برجستگی، افتاده نیز باشد و تنها تکیه بر دانش خویش نکند و همواره در طلب کسب علم باشد. به این آیه معتقد است که: «فوق کل ذی علمٍ علیم» بالای هر شخص عالمی کسی دیگر وجود دارد. تنها علم خداوند است که کاملترین است و بس.

«لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد که هر روز یک مسئله یاد گیر و عمل کن تا زود ثمره آن بیابی.

روزی حکیم زاده به طلب علم می‌رفت. یکی دیگری را تعلیم می‌کرد که تکیه بر پای چپ کن. حکیم زاده دانست از روی فکر و قیاس که این تعلیم قضاء حاجتست در وقت احتباس، حالی یاد گرفت و بازگشت در آن نزدیکی بدین علت گرفتار شد. در عمل آورده فایده دید.» (همان: ۶۷)

باب چهارم: عشق

بنیان کتاب روضه خلد بر هفده باب بوده که بر درخواست یکی از دوستان مجد، بابی با مضمون عشق به آن افزوده گشت. به گفته ی پیامبر اکرم صبوری و بردباری در راه عشق عین شهادت است. حال عاشق سامان نمی‌پذیرد و زخم عشقش درمان ندارد. عشقی که نصیب روح شود، شوق کمال می‌آورد و آنکه نصیب جسم شود، شهوت است و بس. لقمه عاشق همیشه زهر آلود است و عاشق واقعی از بن جان، تن به فنا و سوختن در راه وصال معشوق می‌دهد. دورنگی در این وادی جایگاهی ندارد و کسی که روح او مملو از شهوت است، در مثل مانند خر کاروان آورده شده و گفته که شهوت تن عادت گاو و خر است. عشق عطیه ایست که عزیز را ذلیل و ذلیل را عزیز می‌کند. داستان عاشقانی چون لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، شیخ

عاشق و دختر ترسا و حکایت پسر زیبای نوح منصور و ... به دلیل معروفیت و بعد اخلاقی و تعلیمی بصورت اجمالی بیان شده است.

«از شخصی پرسیدند از قبیله بنی غُذره، که چرا هر که از شما عاشق شد می میرد؟ گفت:»
 لان فی رجانا خفه و فی نساننا عفه». چون مردانمان صاحب روحی لطیفند و زنانمان
 عقیف. (همان: ۸۳)

باب پنجم: عهد و پیمان

عهد و پیمان در نزد مجد ارج و مرتبه ی بالایی دارد. وی واژه منافق را برای کسی که
 عهدش را نقض می کند، بکار می برد. از نظر او برای انسان غدار و بی وفا هیچ کفالتی شایسته نیست. مذموم
 ترین شکل نقض پیمان را در رابطه انسان با پروردگارش دانسته و توبه را تنها راه جبران آن می
 شمارد. انسان وفادار در هر دو عالم عزیز و مکرم خواهد بود.

«ادریس پیغمبر را چون به آسمان بردند در خواست کرد که می خواهم بهشت را ببینم.
 گفتند: نباید که بیرون بیایی! عهد کرد که بیرون آید. چون در بهشت رفت گفت: برون نمی آیم.
 گفتند: به عهد وفا کن! گفت: به عهد وفا کنند تا در بهشت در آیند، من اگر وفا می کنم از
 بهشت بیرون می باید آمد، فرمان آمد که او را رها کنید.» (همان: ۱۰۴)

باب ششم: بی وفائی دنیا

دنیا دوستی و میل به جاودانگی موضوع مورد نکوهش این باب است. انسان آزاده کسی
 است که در طلب دنیا نباشد و بداند که عرصه عالم، غدار است. لذت دنیای فانی ثمری جز
 افسوس و اندوه ندارد و در دنیا تنها باید برای معرفت و کمال روح تلاش نمود و بس. زیرا که
 چرخ گردون در کمین شخص دلبسته به مال دنیاست تا او را بر زمین کوبد. از همه مهم تر
 پادشاهی اصلی را مختص ذات خداوند باری تعالی می داند.

« نوح پیغمبر را علیه اسلام هزارو دویست سال عمر بود و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد قوم را. چون وفات وی نزدیک رسید، پرسیدند که دنیا را چون دیدی؟ گفت: بر مثال رباط دو در. » (همان: ۱۱۷)

باب هفتم: کرامات اولیا

در این باب از انبیا، فقها، علما و مشایخی حکایت می‌کند که بیان احوالات آنها به قصد شناختن علو درجات روحانی ایشان بوده است. انسان اهل کرامت را کسی می‌داند که دست از خاک دنیا کوتاه کرده و این چنین با یک نظر این خاک را کیمیا می‌کند. کرامات درویش لازمه شریعت و طی طریقت و مراقبت حقیقت است. هر که فرمان بردار حضرت حق باشد در حال آشکار و نهان همه کائنات در قبضه فرمان اویند و این خود از زمره کرامات وی محسوب می‌گردد. مردان خدا هرگز نمی‌میرند زیرا با قدمی که بر هوی نفس می‌نهند می‌توانند از هوا زر بستانند و چه فضل و کرامتی برتر از این.

« سلطان طریقت، برهان حقیقت، سالک عالم توحید، شیخ ابوسعید قدس الله روحه، دین و دنیا هر دو با هم جمع داشت تا غایتی که میخ‌های طویله اسبان از زر کرده بود، منکری اعتراض کرد که شیخ ما را از دنیا منع می‌کند و خود جمع. شیخ این اعتراض از وی بدید، دست وی گرفت و به طویله برد، گفت: این میخ که می‌بینی ما را در گلست، نه در دل. » (همان: ۱۲۸)

باب هشتم: ادب نفس

ادب نفس از ادب درس برتر است. نیز ادب باحق، تقوا و سبب آن کرامت آدمی است و ادب در حق خلق را حسن معاش و لطف انتعاش گویند. از آدابی که از رسول خدا آمده این است که وی هرگز در برابر کسی پا دراز نمی‌کرد، در سلام گفتن سبقت می‌جست و حاجت محتاجان روا می‌داشت. و در جایی دیگر به این مهم اشاره کرده که در همه احوال باید در رعایت ادب کوشید. از برخورد محترمانه با مهتران و پیران گرفته تا رعایت ادب در هنگام تناول طعام. ادب در حق پدر، مادر و استاد را بسیار سفارش کرده است. دوری از ریا و نفاق، اکرام با فقیر، حلم و بخشش، توکل و تسلیم، حفظ ادب در برابر فرد بی ادب و نادان از دیگر آموزه‌هایی است که در این باب به آن اشاره می‌کند.

«آورده اند که میان ابومسلم مروزی و نصر سیار عداوت بسیار بود و مقاتله بیشمار. روزی یکی از سرهنگان ابومسلم، نصر را به تحقیر یاد کرد. ابومسلم از آن برنجید و گفت: این بی ادبی را به من کردی و فرمود تا او را ادبی بلیغ کردند.

دشمنم را چو خرد پنداری
بی خلافم بزرگ نشماری
خرد را کی مجال آن باشد
که مرا زو خطر به جان باشد.»

(همان: ۱۵۳)

باب نهم: رفاقت و صحبت

این باب را همچون دیگر باب ها با بیان حدیثی از پیامبر خدا، محمد(ص) آغاز میکند: «الناسُ علی دینِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَن يُخَالِلُ». مرد دیندار همنشین مردی از تبار دین خود است و هر که با بدان همنشینی کند به ناچار خوی بد آنان را پذیرا میگردد. دوستان واقعی، دوستانِ دوستان و دشمنانِ دشمنان شمایند. آدمی که از صحبت نیکان حذر کند، مقامش در راه خدا چون سگ تنزل می پذیرد و همنشین شیطان می شود. دوستی با دشمنان را مذموم دانسته و بدترین سختی و رنج در دنیا را بواسطه ی بلایی می داند که از دوستی با بدان بر سر انسان می آید. از قول حضرت محمد(س) می گوید: «الرفیق ثم الطریق» و نیز عقد برابری که ایشان میان یاران خود می بستند. از قول حکیمی می گوید که مصاحبت بد و نیک مانند آب و روغن است و دوست واقعی را از نظر جنید کسی می داند که هر چه از احوال بنده، خدا خبردارد و نیز باخبر باشد. از سبلی می گوید که دوست نیکو از نفس بهتر است، زیرا که نفس به کار بد و او می دارد و دوست به کار نیک. هر که به قصد دنیا با کسی دوستی کند، ثمره ای نمی برد بلکه عاقبت به عداوت می کشد زیرا که دنیا معشوق دنیادوست است و با کسی که به طمع معشوق وی دوستی کند، به دشمنی می انجامد. از زبان مأمون می گوید که دوستان بر سه دسته اند: ۱. کسی که به او چون غذا محتاجی یعنی، علما ۲. دوائی که گاهگاهی به او محتاجی، ملوک ۳. چون دردی که همیشه از او گریزانی همان فاسق.

« بزرجمهر حکیم گفته است که مردم بد در میان مردم نیک چون گوسپند گرگین است در میان گوسفندان صحیح، صحت ایشان در وی دشوار اثر کند و علت وی در ایشان به آسانی مؤثر باشد، از آنکه نفس انسانی مایل به فسادست.

در طایفه ای بدی یک تن تأثیر کند به جمله اصحاب
یک ذره نجاست از ره شرع ناپاک کند هزار من آب»

(همان: ۱۶۶)

باب دهم: ریاضت و احوال فقر

به گفته مجدد خوافی، گرسنگی، کم خوری و روزه گرفتن سبب طول عمر و دوی هر دردست. از احوال درویشان و فقرا و اینکه در صورت فقر شاکر بوده اند سخن می راند و آنان را مهتران بهشت می داند، زیرا راحت نفس و فراغت دل و آسانی حساب را از آن دراویش و مشقت نفس و مشغولی دل و سختی حساب را در اختیار توانگران دانسته است.

وی معتقد است که نیکی کردن با درویشان ریاضت کشیده سبب شفاعت روز قیامت می شود. اهل قناعت را مردان و زنانی آزاده می داند که برای عیش آخرت ترک لذت این جهان کرده اند. تواضع درویشان با ابنای دنیا، خواری دین و تکبر ایشان بر آنان را سیرت اهل یقین می داند. عارف را کسی می داند که بالاترین متاع بازار، یعنی گرسنگی را طالب است و جایگاه صوفیان و دراویش را برابر رتبه فنا در عرفان قرار داده. از پیامبر می گوید که روزهایی از فرط گرسنگی سنگ بر شکم می بسته و نیز از لقمان حکیم، ابن عطا، بشر حافی، حجه الاسلام غزالی و شیخ خواجه ضیاء الدین ابو نجیب حمویه و در این مضمون سخن رانده و مثال آورده است.

«آورده اند که ابن عطا هفت شبانه روز هیچ نخورد، گفت: اگر سه روز دیگر نیام شکرانه آن را هزار رکعت نماز بگذارم، نیافت و بگزارد.

به کنج فقر نهادند گنج معنی زان که تا نیابد ره سوی گنج بیگانه
چو فقر سلطنت است از برای آن فقرا به شکر فقر زیادت کنند شکرانه»

(همان: ۱۷۰)

باب یازدهم: زنان و نکاح

بطور خلاصه باید گفت که جناب مجد خوافی از سیمای باطنی زنان در این باب برعکس سیمای زیبای آنان، نیک نگفته است. مگر در جایی از زن کرمانی ای که بعد از طلاق از زن خراسانی اش با او ازدواج کرده و نکاح با دختر کرمانی را تبلیغ هم می کند. «در کرمان زنی خواستم، چنانکه دلم می خواست موافق، و بردبار و مشفق، و خوب دیدار و بیشتری زنان کرمان بدین صفتند اگر کسی زن خواهد کرمانی باید خواست». (همان، ۱۹۰)

در جایی دیگر می گوید: «روزی حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمود که عجب دارم از زنان و فتنه ایشان و...» (همان: ۱۹۰) از مکر و بی وفایی زنان و جور آنان بسیار می گوید. به گمان تعدد زنانی که داشته و جوری که بر او رفته، انگیزه وجود چنین افکاری در او شده است. شاید نقل چنین حکایاتی در محافل وعظ و تذکیر وی از برای خاطر مستمعین بهره می جسته. و در جایی دیگر موافقت و دلسوزی و آرایش و آسایش و کثرت مال و متدین بودن زن را از ملزومات داشتن زندگی با سعادت می شمرد.

«آورده اند که شخصی از جور زن می گریخت، مدتی قطع مسافت کرد تا به کوه قاف، ابلیس بر عقب وی بدوید، او را دید که به تعجیل می رود، پرسید که کجا می روی؟ گفت: ای بریده پای هنوز اینجا بیش نرسیده ای.

در کودکی شنیده ام از مردمان خواف

بر خاطر منست که زیبا حکایتی

اندک مسافتی بود از قاف تا به قاف»

از جور زن کسی که بخواهد گریختن

(همان: ۲۰۱)

باب دوازدهم: حسد

مجد معنای حسد را اراده نفس کمال غیر می داند و آن را از غیرت تمیز می دهد. حسد نقصان مسلمان می آورد و غیرت محسن است و زینت مرد و زن. منشأ حسد را بخل و طمع و از خواص سگ و گربه می شناسد. چه بسیار افرادی که در طول تاریخ بواسطه ی این صفت زشت، آتش دوزخ را برای خود خریده اند. قارون از حسادت بسیار با موسی (ع)، قابیل اولین

فرزند آدم که بنیاد حسد را بر پای نهاد، حسادت یزید با حسین (ع) و شاهانی چون قیصر روم و اسکندر، شمس المعالی قابوس و سیف الوله پادشاه عراق و معتصم و.... حسد دوائی ندارد و جز مرگ هیچ پایانی برای شخص حاسد نخواهد بود. حاسد همیشه ناقص و محسود به نسبت او کامل است. بهترین زندگانی را از آن کسی میدانند که در طول عمر خویش هرگز بدخواه همنوعش نباشد. حسد در میان علما را زشت ترین نوع حسد میدانند. زیرا علم از همه چیز نفیس تر است و هر فردی با داشتن علم شرافت خویش را می طلبد. صوفیان را عاری از خصلت حسادت می داند زیرا که دعوی فقر می کنند و در نیستی هرگز حسد نباشد.

«در شیراز شنیده ام دو برادر بودند واعظ، یکی برادر خود را از حسد در وقت وعظ گفتن از منبر فروکشید.

حسد در جمله کاری زشت باشد ولیکن زشت تر در منصب دین»

(همان: ۲۰۴)

باب سیزدهم: بیان ظلم و فساد

ظلمات قیامت به واسطه ی ظلمی است که در زمین رخ می دهد و مُلک با کفر می ماند و با ظلم نه. ظلم از کفر بدتر است و هر که بد کند، بد می بیند. از نظر حضرت علی (ع) مؤمن ظالم از بدترین دشمنان من است حتی از کافر عادل بدتر است. خداوند قهر خود را نصیب شخص ظالمی می کند که همواره مردم از دست او در عذابند و دل مظلومان از وجودش غرق در خون است. ظالم چون آتشی است که از زندگیش سوز و از مردگیش دود بر می خیزد. در هیچ حالی نیکی و ترحم در حق ظالم به صلاح نیست و مقام عوان از سگ پست تر است. آنچه سبب ویرانی بلخ (ام الدین) و ری (شیخ البلاد) گشت، وجود ظالمی در آن شهرها بوده است. وی حکایاتی در باب ظالمان دوران بیان می کند همچون: حجاج ظالم، شجاع الدین، پایکار کوسویه و ... و سبب ویرانی هر مملکتی را آه دل مظلوم می داند.

« بعد از وفات حجاج را به خواب دیدند به زنجیرهای آتشین بسته و در صحرای عرصات افکنده، گفتند که حال چیست؟ گفت: به خون هر بی گناهی مرا هزار بار قصاص کردند و هنوز در مظلومه و عذاب آنم.

مگر نداند خونریز کادمی زاده
ز روی خلق و صنعت بنای
رحمانست

وگرنه خون کسی بیگنه چرا ریزد علی الخصوص که او مؤمن و مسلمانست»
(همان: ۲۲۹)

باب چهاردهم: بخل و لئیمی

بخل از صفات ناپسندی است که آن را ویژگی خاص ابلیس می شمارد. پیامبر(س) اذعان داشته که جنّت بر بخیل حرام است. برای رهایی از اسارت نفس، اندرز به بخشش مال نموده است. حکایاتی از عیسی (ع)، امام جعفر صادق، ام المومنین عایشه، سلطان سنجان، حاتم طایی و بسیاری از بزرگان در این موضوع بیان می کند. زاهد بخیل را به گفته حضرت عیسی از فاسق جوانمرد پست تر می داند. طاعت را به گفته امام جعفر صادق (ع) در نزد اهل دین به دو قسم تقسیم می کند: یکی بخشش مال و دیگری نماز و عبادت. شخص بخیل را مورد نفرین و بیزاری مردم روزگار خود می شناسد. بخشندگانی چون احمد حداد و حاتم طایی و... نیز ذکر کرده است.

« بخیلی حاتم طایی را بخواب دید که نان به مردم می داد، گفت: ای بی تمیز در دنیا اسراف می کردی و در آخرت نیز.

کریم را بود از ذکر مرحمت راحت
لئیم را ز حدیث سخا عذاب الیم
نه بخل دفع شود نه کرم ز طینت مرد
و گر به زیر لحد گشته اند «عظام

رمیم»

(همان: ۲۳۹)

باب پانزدهم: نوادر کلام

سخن و کلامی که از زبان انسان جاری می شود نمایانگر سیرت و زینت انسان است. و سبب برتری انسان به حیوان عقل است و غرض از عقل نطق، و کمال نطق به فصاحت است. از ارزش سخن سودمند و آفت زبان درشت می گوید و متکلم دانا را به پرهیز از همنشینی با نادان اندرز می دهد. انسان را به گزینش مخاطبی همجنس در خور سخن و کلام ترغیب می کند.

مجد خوافی شیواترین کلام را خاص قرآن می‌داند که همه خلایق از آوردن کلامی چون او معذورند. حکایت‌هایی از این باب، در مورد آداب عیادت از بیمار، هنر سخن‌گویی در نزد مهتران و لطایفی از زبان دیوانگان و پرداخته است.

«مولانا قطب الدین شیرازی از احوالی پرسید که راستست که احوال یکی را دو می‌بیند؟ گفت: هست به دلیل آنکه من مولا را چهار پای می‌بینم، مولانا قطب الدین شرمنده و خجل شد.

بنا آزموده مده در سخن عنان تمکن به روز نخست
که بسیار باشد که صادر شود ز مرد شکسته حدیث درست»

(همان: ۲۵۲)

باب شانزدهم: احوال طوایف مردم

از حکایات مجد چنین بر می‌آید که وی در دوره ای می‌زیسته که ریا و تزویر در احوال همه طبقات اجتماعی وجود داشته است. وی از خطیب و فقیه و طیب و شحنه ای داد سخن می‌راند که در انجام وظیفه خویش نسبت به خلق الله کمال بی‌مسئولیتی و ناحقی را روا می‌دارند. زمانه آشفته و نابسامانی که در آن بازار رشوه، علم دروغین، حکمیت ناراست، تکبر و نیرنگ و داغ بوده است.

«قاضی ای را دیدم که از مدعی رشوت می‌گرفت، در عوض آن عصا و مصلی به وی می‌فروخت، و او باز به وی می‌بخشید، گفتم:

ای که از تزویر و حيله می‌کنی بر مزاج خود حرامی را حلال
هیچ می‌دانی که علام‌العیوب عالمست ای جاهل از تغییر حال»

(همان: ۲۶۳)

باب هفدهم: در احسان با اهل فضل

در این باب اکرام و احسان در حق فضلا مورد تأکید قرار گرفته است. مجد بر این باور است که طایفه ای که ثمره آنان احسان بوده باشد نامشان در کل تاریخ محفوظ می‌ماند. همانگونه که جناب فردوسی داستان ملوک عجم و حدیث مردانگی رستم، انوری، سلطان سنجر

و ازرقی، ملک‌شاه و ظهیر فاریابی، قزل ارسلان را بر افواه جهانیان افکند. در حکایتی از امام جعفر صادق(ع) در مورد آداب حاجت خواستن از بزرگی می گوید و در حکایت دیگری از صله بسیاری که برخی از شاهان همچون هارون الرشید، سلطان ملک‌شاه، سلطان سنجر و... در حق مداحان خویش عطا می کردند، می گوید. از آنجائیکه شاعران مدح گستر سبب ثبت و ضبط نام ممدوح خود در طول تاریخ اند.

« شنیده ام که نظام الملک را به قتل می آوردند، شاعری حاضر آمد و از بهر وی مدحی بخواند، خاتمی گرانمایه به وی داد، بزرگی گفت: این کرم از وی چندان نبود که از سیاف که از وی باز نستاند.» (همان: ۲۷۲)

باب هجدهم: بیان دین و موعظه

مجد خوافی وجود اهل دانش و رای را تا زمانی که سخن حضرت محمد و قول خداوند را در زمین نشر دهند، مسبب پایداری جهان و دین می داند. عمل به دین و خداپرستی را شرط ایمان داشتن عنوان می کند. از نظر او دین، خضوع و قبول قول رسول خداست. میان کفر و ایمان هیچ واسطه ای نمی بیند مگر از نظر قومی از معتزله که شخص فاسق را نه مومن می خوانند و نه کافر. البته که ایمان را مختص به مذهب امام شافعی می داند که گفته: «هر مومنی مسلمان است اما عکس آن صادق نیست». او ایمان را اینگونه ایراد می نماید که: «هر کسی در اطفای انوار دین کوشد همیشه مقهور است و هر که در اعلان کلمه ایمان جد و جهد کرد دائم موید و منصور بوده است». وی با اینکه پیرو مذهب حنفیه بود اما در حکایاتش از ائمه ی شیعه از جمله امام علی(ع) امام حسین(ع) و امام جعفر صادق(ع) و ... بسیار نام برده است که این خود گویای نزدیکی مذاهب اسلامی در قرن هشت می باشد. در خاتمه ی چند حکایت موعظه هایی از زبان پیامبر در خصوص سحرخیزی که سبب تندرستی و امنی در میان اقوام و تصرف عالم می شود تا حفظ و مراقبت از زبان و سخن راندن موجب نجات در دنیا و کسب درجات در آخرت میشود و هم از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه در این مضمون حکایت میکند.

حکمت ها را در پایان حکایاتش طبق روال هر باب با دوبیت از زبان خویش متوالی ذکر میکند. حکمتهایی در باب علامات بی خردی و نادانی، حلم و بردباری، زبان، دوری گزیدن از

بخل در علم، وصیت افلاطون به ارسطو که بصورت حکایت منظومی و وصیت ارسطاطلیس حکیم به اسکندر. او از پیامبر امامان، فقها، عالمان و پادشاهان متعددی در این باب سخن می‌گوید همچون: حضرت محمد(ص)، حضرت مهدی (ع)، انوشیروان، کیخسرو، هلاکوخان، چنگیز خان، حکیم سقراط و

« حکمت: بی ادب را هیچ کس دوست ندارد از آن جهت که حق به مستحق نرساند.

بی ادب را کسی نباشد دوست
ز آنکه او را نخست دشمن اوست»

(همان: ۲۹۱)

جدول شماره ۱- بررسی تطبیقی شخصیت‌ها در گلستان و روضه خلد

شخصیت‌های خاص		شخصیت‌های عام		طبقه کلی	
روضه	گلستان	روضه خلد	گلستان	روضه خلد	گلستان
اسکندر	انوشیروان، هرمز، محمود				
رومی،	سبکتگین، حجاج بن				
قاورد	یوسف، قارون،	پادشاه، حاکم،	پادشاه، وزیر، ملک زاده،	پادشاه	پادشاهان، وزیران،
سلجوق	عمرولیث، ملک	یکی از ملوک،	سرهنگ زاده، یکی از ملوک	ان،	شاهزادگان، امیران،
محمود	زوزن، کیخسرو،	ملوک زاده،	عرب، یکی از ملوک عجم،	وزیران،	درباریان
غزنوی	بزرجمهر، هارون	سرهنگ	یکی از ملوک نواحی یکی از	شاهزادگان	
بزرجمهر	الرشید، اسکندر	زاده، شحنة امیر،	جلسا، سرهنگ، وزاری		
سلطان	اردشیر،	ملوک	نوشروان، ملوک پیشین و ...		
الدین	بابکان،	پیشین، شهریار و ...			
کرمانی	ابوبکر بن				
لیث،	سعد				
قارون،	زنگی،				
کسری،	جمشید،				
	فریدون.				

خصیب، ایاز	بهلول	اسیر، درویش، ندما، غلام، کنیز، زبردستان، سایل، اقارب درویش، درویش زاده، بندیان...	غلامان ، کنیزان، اسیران، دیوانگان	غلامان، کنیزان، اسیران، درویشان
پیامبر(ص)، ابراه یم، یونس، لقمان حکیم، ذوالنون مصری، عبدالقادر گیلانی، سحبان وایل، محمد غزالی، موسی(ع)، ابن جوزی(استادسعدی)، ابوهریره(یار پیامبر)، حاتم جالینوس	شیخ، حکیم، عارف، صوفی، فیلسوف، پیر دریشی، و...	درویش، حکما، خردمندان، پارسا، آزادگان، صاحبدل، بزرگان، عابد، عارفان، رونده، صلحا، پیر طریقت، یکی از مشایخ، شوریده، دانشمند، صوفی، فیلسوفان، یکی از فضلا، نبی، ولی، اولوالباب...	انبیاء، امامان، مشایخ، بزرگان	انبیاء، امامان، عالمان، بزرگان، فقیهان، پارسایان

حضرت مهدی، الاسلام شقیق ابراهیم حاتم بشر جالینوس بقراط فیثاغور ابوعلی لقمان					
		خطیب، معلم، شاعر، محتسب، واعظ، درزی، مطبخی، دهقان، بازرگان، صاحب دیوان، مداح، توانگران، بزازان، حمامی، قصاب و...	لشکری، سپاه، راعی، گازران، خدمتگاران، استادکشتی، گیر، ملّاح، حرّاث، کیمیاگر، بازرگان، خطیب، شتربان، بیطار، دهخدا، نقاش، ادیب، حکم انداز...	صاحبان مشاغل	صاحبان مشاغل
ترک خاتون جلال		دختر، مادر، کنیزک		زنان	

	<p>پیری سیستانی، فلانی، دیوانه ای، اعرابی ای، یکی از طالبان علم، شخصی، کافری، غلامی، جوانمردی، خواجگان، ظریفی مردی و... .</p>	<p>یکی، فلان، یکی از دوستان، صاحب، دانا، عاصیان، نیکان، ناتراشیده، مدعی، خامان، مردم، حجاج، مردم قریه، عامی...</p>	<p>عامه مردم</p>	<p>عامه مردم</p>

۳- نتیجه گیری

تسلط و آشنایی با زبان عربی، ویژگی مشترک دو شاعر است. ملمع گویی هنری است که در هر دو اثر با آن روبرو می شویم.

باب های مختلف گلستان، بدون هیچ مقدمه ای تنها با ذکر شماره باب و عنوان آن آغاز می شود، اما مجد خوافی برای هر باب و پیش از بیان حکایت، حدیثی مرتبط به عنوان پیش

درآمد مطرح می‌کند. از ویژگی‌های نگارش مجد خوافی، گذاشتن عنوان: «بیت»، «شعر»، «شعر»، «شعر» الفارسیه» و یا «شعر العربیه» در ضمن نوشته‌هایش می‌باشد و این در حالی است که سعدی بی‌هیچ عنوانی نظم و نثر را در هم می‌آمیزد.

مجد خوافی در وعظ توانا تر از سعدی عمل نموده است و شاید این امر به استناد گفته‌های وی، به دلیل این است که شغل اصلی و طریق امرار معاش وی از راه منبر و موعظه بوده است.

تفاوت‌ها و شباهت‌های شخصیت‌ها در حکایات گلستان و روضه خلد را می‌توان نکته قابل تأملی دانست. مجد خوافی و سعدی با انتخاب چهره‌های نامدار دینی و تاریخی به عنوان قهرمان حکایات تا حدودی همسو عمل نموده‌اند. بکارگیری چهره‌های تاریخی چون: انوشیروان، اسکندر، هارون الرشید و سلطان محمود غزنوی و... و از آن سو بزرگان دینی همانند: حضرت محمد(ص)، یونس(ع) و ابراهیم(ع) و... وجه مشترکی در این دو اثر محسوب می‌شود. البته باید بیان نمود که مجد خوافی به نسبت شیخ اجل حکایات بیشتری را به شخصیت‌های دینی اختصاص می‌دهد. سعدی به رسم نام پوشی، از عناوین دیگری چون: طالبی علمی یا یکی از سادات استفاده می‌نماید.

محتوای پیام‌های دو شاعر به طور کلی یکسان است، اما مجد خوافی در ده بابی که بیشتر از شیخ آورده است، جزئی‌تر به مسائل اخلاقی پرداخته است. سعدی در گلستان سرپوشیده و گذرا، حکایت‌ها را آورده و به جزئیات داستان مثل زمان و مکان و شخصیت‌ها، به علت میل به اختصار و ایجاز و اقتضای همت بر ایجاد سجع‌ها، اهمیت چندانی نداده است. از این نظر روضه خلد به سبب توجه کمتر نویسنده به زبان مسجع و میل او به آوردن حکایت‌ها با جزئیات داستانی و تنوع شخصیت‌ها و موضوعات و ابواب کتاب‌ها - که ده باب از گلستان بیشتر است - از نظر داستانی و جذابیت‌های روائی، از گلستان قوی‌تر است.

منابع

الف: کتاب‌ها:

- ۱- انوشه، حسن، ۱۳۷۶، فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- ۲- براهنی، رضا، ۱۳۶۲، قصه نویسی، چاپ چهارم، تهران، نشر نو.
- ۳- خوافی، مجد، ۱۳۸۲، روضه خلد، مقدمه و تحقیق، محمود فرخ، چاپ، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- داد، سیما، ۱۳۹۲، فرهنگ اصطلاحات ادبی، چاپ ششم، تهران، مروارید.
- ۵- سعدی، مصلح الدین ابن عبدالله، ۱۳۸۷، گزیده گلستان سعدی (دامنی از گل)، انتخاب و توضیح، غلامحسین یوسفی، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات سخن.
- ۶- ماسه، هانری، ۱۳۶۴، تحقیق درباره سعدی، ترجمه مهدی اردبیلی و غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران، توس.
- ۷- میرصادقی، جمال، ۱۳۶۵، ادبیات داستانی، چاپ چهارم، تهران، نشر ماهور.

ب: مقالات:

سبزیان‌پور، وحید و سارا، حسینی، دخل و تصرفات مجد خوافی در حکایات روضه خلد، فصل نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هفتم، شماره سوم، پائیز ۱۳۹۳- شماره پیاپی ۲۵.

